

آسیب‌شناسی ادبیات دینی کودک در عصر حاضر

نویسنده: سیده عالمه هاشمی*

چکیده

موضوع پژوهش پیش‌رو، آسیب‌شناسی ادبیات دینی کودک در عصر حاضر است. دین و کودک مفاهیم بسیار حساس و ظریفی هستند و بدیهی است که نوشتن از دین برای کودکان، این حساسیت را دو چندان می‌کند. نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک، کسی است که علاوه بر بهره‌مندی از گوهر ادبیت، تسلط کامل بر دین و احاطه‌ی جامع بر کودک و خواست‌ها و روحیات او داشته باشد و روشن است که اگر چنین نباشد این حوزه از ادبیات دینی گرفتار آفت‌هایی می‌گردد و از هدف اصلی خویش دور می‌ماند. پژوهش حاضر طی دو فصل به بررسی این موضوع پرداخته است:

فصل اول: شناخت مفاهیم پایه. در این فصل، کلیدواژه‌های پژوهش به منظور دست‌یابی به تعریفی شایسته و خاص از ادبیات دینی کودک، مورد تعریف و بررسی قرار می‌گیرد و در برخی موارد ابعاد متفاوت هر موضوع نیز مطرح می‌گردد.

فصل دوم: شناخت آسیب‌ها و ارائه‌ی راهکارهایی در جهت آسیب‌زدایی. در این فصل، مهم‌ترین آسیب‌ها طی یک دسته‌بندی جامع و کلی مورد بررسی قرار می‌گیرند. این آسیب‌ها عمدتاً از جانب خالق اثر به اثر وارد می‌شوند و می‌توانند پیامدهای نامطلوب و گاه جبران‌ناپذیری بر حال و آینده‌ی کودکان داشته باشند. در ادامه‌ی این فصل، چند راهکار اساسی در جهت جلوگیری از آسیب‌ها و یا درمان آن‌ها ارائه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: دین، کودک، ادبیات، نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک، کژفهمی.

* طلبه مدرسه علمیه نرجس علیهاسلام، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، مدرس جامعه المصطفی.

مقدمه

دین از گذشته‌های دور همواره پاسخ‌گوی مهم‌ترین پرسش‌های آدمی بوده و هنر در این گیرودار، نیازهای او را تأمین کرده است.

در واقع هنر و دین بسان همزادانی جدایی‌ناپذیر هستند؛ زیرا به باور اندیشمندان، دین اگر هنری نباشد تأثیرگذار و پرمخاطب نخواهد بود (رشاد، ۱۳۷۵، ص ۱۱) و هنر، اگر دینی نباشد تعالی‌بخش نخواهد بود (دهگان، ۱۳۶۷، ص ۸۵) و وجود این هر دو برای به کمال رساندن انسان ضروری بوده و به هیچ وجه قابل اغماض نیست (همان، ص ۳۳۰).

بنابراین هنر و دین هدف‌های کمابیش مشترکی را دنبال می‌کنند که از آن جمله وصول به عالم برتر است. یکی از اشکال و نموده‌های هنر، ادبیات است که از دیرباز به مثابه‌ی محمل و ابزار نفوذی در استخدام دین بوده است. درست از همین روست که در اکثر جوامع نخستین، طبقه‌ای که به امور روحانی اشتغال داشته‌اند زودتر از سایر طبقات به ایجاد آثار ادبی پرداخته و در ستایش قهرمانان و خدایان، سخن سروده‌اند (جی گریس، ۱۳۶۷، ص ۱۹) به هر روی، تعامل و ارتباط دو طرفه‌ی دین و ادبیات، موضوعی واضح و روشن است. در این راستا ادبیات کودک به عنوان یکی از شاخصه‌های ادبیات، در این تعامل مشارکت داشته است. این ارتباط سبب شکل‌گیری شاخه‌ی مجزایی با عنوان ادبیات دینی کودک گردیده که در ایران به‌طور ویژه از قدمت و پیشینه‌ی چندانی برخوردار نیست.

بدیهی است که ادبیات دینی کودک باید شاخصه‌ها و مؤلفه‌های خاصی نسبت به سایر انواع ادبیات داشته باشد؛ اما حقیقت این است که این شاخصه‌ها تاکنون در کشور ما تقریباً نادیده گرفته شده است. در این زمینه آن‌چه تاکنون ساخته و پرداخته شده به لحاظ کمی بسیار بوده اما به لحاظ کیفی چنان نبوده که قابل عرض باشد. علاوه بر این، همین میزان اندک نیز تا کنون از گزند آسیب‌ها و صدمات در امان نبوده و گاه دچار اشتباهات و کژفهمی‌هایی در تبیین موضوعات مختلف گردیده است.

در واقع نویسندگان این حوزه گاه حساسیت و ظرافت بی‌نظیر دین را فراموش می‌کنند و گاه از خاطر می‌برند که مخاطبان آن‌ها موجوداتی پیچیده با حداقل اطلاعات هستند. علاوه بر این، برخی از آن‌ها به هدف و فلسفه‌ی ادبیات و شگردهای مربوط به آن واقف نیستند و متأسفانه بر اساس پژوهش‌های نگارنده بیشتر آثار این عرصه گرفتار این هر سه آسیب هستند؛ زیرا دانستیم که هنر به علاوه‌ی دین، ابزار تکامل بشر است؛ اما این که ادبیات دینی کودک در کشور ما چقدر بر این مبنا عمل می‌کند و تا چه حد ذهن و اندیشه‌ی کودک ایرانی را ارتقا و غنا می‌بخشد، سؤال است که پاسخ آن در پژوهش حاضر خواهد آمد.

از این رو این پژوهش با پیش چشم داشتن این کمبودها و آسیب‌ها درصدد بررسی آن‌ها برمی‌آید و سپس به ارائه‌ی راهکارهایی در جهت کاهش آسیب‌ها یا درمان آن‌ها می‌پردازد.

در پایان باید یادآوری شود که نگارنده با پیش‌زمینه‌ی فکری و پژوهشی که درباره‌ی ادبیات کودک داشته است تمام آسیب‌ها و راهکارها را با بررسی‌های مختلفی که طی مدت‌ها در کتاب‌های کودکان به عمل آورده شناخته است؛ از این رو فصل پایانی پژوهش تماماً حاصل یافته‌های نگارنده بوده و در نگارش این فصل از منبع چندانی استفاده نشده است.

دین، کودک، ادبیات

دانشمندان و پژوهشگران حوزه‌ی ادبیات کودک تا کنون تعریف‌ها و تبیین‌های متفاوتی از ادبیات دینی کودک ارائه داده‌اند. درست این است که می‌توان گفت تقریباً هیچ‌یک از این تعاریف کاملاً مانند هم نیستند و نیز چنان نیست که مصداق معینی را در برگیرند.

روشن است که یکی از علل اصلی این تفاوت در تعریف‌ها، گوناگونی اندیشه‌ها و نگرش‌های افراد نسبت به اجزای این ترکیب است. به این معنا که مبنای برخی از تعریف‌ها یک تبیین مسامحه‌آمیز از دین است. در واقع نویسنده یا پژوهشگری که چنان تعریفی ارائه می‌دهد دین را در معنای عام آن در نظر می‌گیرد و سپس تعریف خود را در آن قالب می‌ریزد. در زمینه‌ی تعریف و بازشناسی مفاهیم عموماً سنت بر آن است که اجزای مجهول موضوع، مورد بررسی و موشکافی قرار گیرد و یک تعریف پایه و پذیرفته شده از آن‌ها ارائه گردد تا سپس بر مبنای آن تعاریف پایه، موضوع مجهول دیگر، تعریف و شناخته شود. پژوهش حاضر نیز از این سنت پیروی می‌نماید.

۱- مفهوم آسیب

آسیب بر اساس آنچه دهخدا آورده است به معنی زخم، کوب، ضرب، صدمه، عیب، نقص، آفت، زیان و ضرر است (دهخدا، ۱۳۲۵). معین نیز در فرهنگ فارسی خود همین معانی را آورده است (معین، ۱۳۸۵).

آسیب‌شناسی نیز- چنان‌که از نام آن برمی‌آید- به معنی شناخت آفت‌ها و کنترل و درمان آن‌هاست که اگر به موقع انجام شود سودمند و اثربخش خواهد بود. در واقع در این دنیا همه چیز در معرض آسیب و آفت قرار دارد. آسیب‌ها باعث دور افتادن از هدف اصلی می‌شوند و فرایند تکامل را دچار اختلال می‌کنند. به این ترتیب شناخت موانع و آسیب‌ها و کنترل به موقع آن‌ها از مهم‌ترین وظایف هر انسانی به شمار می‌آید. آسیب‌زدایی نیز به معنی دفع آن دسته از عواملی است که موجودیت و بقا و ماندگاری و اثربخشی هر پدیده‌ای را به خطر می‌اندازند و آن را به وادی عدم می‌کشاند (نیلی‌پور، ۱۳۸۸، ص ۷).

۲- دین

دین، واژه‌ای است که به گفته‌ی معین از نظر ریشه بین ایرانی و سامی مشترک است. این واژه در پهلوی به صورت daena به معنی کیش و وجدان بوده است و در اکدی به صورت dina, denu به معنی قانون، حق، داوری، راه، روش (معین، ۱۳۸۵).

این کلمه در عبری و آرامی نیز به معنای آیین و فرمان دادن است.

لغت‌شناسان نیز برای این واژه تعاریف متعددی ذکر کرده‌اند. از جمله صاحب لسان العرب، دین را به معنای قضاوت و حکم کردن می‌داند (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ص ۴۵۸). طریحی نیز معنی طاعت و جزا را برای این واژه ذکر می‌کند (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۱).

ابن فارس در مقاییس اللغه بر آن است که واژه‌ی دین، ریشه‌ای تک معنایی دارد که تمام مترادفاتش به لحاظ معنایی به آن برمی‌گردند و آن ریشه به معنای اطاعت و طاعت است (احمد بن فارس بن زکریا، ۱۳۸۷، ص ۳۴۲).

صاحب فرهنگ معاصر عربی- فارسی نیز معانی عقیده، ایمان، اعتقاد و آیین را برای این واژه ذکر می‌کند (آذرنوش، ۱۳۷۹، ص ۲۱۲).

راغب در مفردات، دین را به معنی پرستش و پاداش می‌داند که به طور استعاری درباره‌ی شریعت به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷).

در قرآن کریم نیز دین در معانی آیین و شریعت (آل عمران/ ۱۹)، حساب و جزا (الفاتحه/ ۳)، حکم و فرمان (نور/ ۲) و عبادت و طاعت (عنکبوت/ ۵۶) آمده است (محمّدی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶).

برای واژه‌ی دین، تعاریف اصطلاحی بسیاری نیز صورت گرفته است. این واژه گاهی به صورت عام مورد بررسی قرار گرفته و گاهی با قید حق و باطل تعریف شده است.

دین در اصطلاح عام، مجموعه‌ی عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره‌ی امور جامعه‌ی انسانی و پرورش انسان‌ها باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۱).

در تعریف کمابیش مشترک دیگری نیز آمده است: «دین، آیینی است که دارای عقاید صحیح و مطابق با واقع است و رفتارهایی را که در رسیدن انسان به کمال و سعادت حقیقی تأثیر دارد توصیه می‌کند» (فلاح زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۷).

در نگاهی دیگر «دین عبارت است از مجموعه‌ی گزاره‌های ساختارمند هستی‌شناسانه در باب جهان و انسان، برای تأمین کمال و سعادت بشر» (رشاد، ۱۳۷۸، ص ۱۱).

مصباح یزدی نیز بر آن است که «دین به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

اما دین حق در اصطلاح دینی است «عقاید و اخلاق و قوانین و مقررات آن از طرف خداوند نازل شده است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲).

به عبارت دیگر، آیین حق عبارت است از دینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع باشد و رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار باشد تا بدین وسیله انسان را به سوی سعادت رهنمون گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

اساساً هدف دین - چنان که در بیشتر تعاریف آمد- رساندن انسان به کمال و سعادت حقیقی است. در بین اندیشمندان تعبیرهای متفاوتی از سعادت به عمل آمده است؛ اما بر اساس آن چه قرآن کریم می‌گوید که «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/ ۵۶) سعادت بشر در دنیا و آخرت به معنی رسیدن او به کمال حقیقی و شایسته‌اش است. قرآن بارها به

این موضوع اشاره می‌کند. هرچند گه‌گاه تنها اهداف میانی را ذکر می‌کند اما درست آن است که بازگشت تمام آن اهداف میانی به غایت اساسی آفرینش انسان یعنی همان کمال است و انسان برای رسیدن به این کمال، نیازمند ابزار و روشی

معتبر است که این ابزار همانا دین است. در واقع انسان برای این آفریده شده که با عبادت و اطاعت خدا شایستگی دریافت رحمت‌ها و کمالاتی را پیدا کند که برای آن آفریده شده است.

مفهوم ادبیات

واژه‌ی ادبیات از آن دست مفهوم‌هایی است که صاحب‌نظران در تعریف و توضیح آن بسیار قلم‌فرسایی کرده‌اند. در واقع ادبیات مفهومی لغزنده و تا حدودی تعریف‌ناپذیر است.

بنابراین تعریف آن به شکل مبسوط و مفصل از حوصله‌ی این پژوهش خارج است. از این رو به ارائه‌ی یک تعریف پذیرفته شده از این مفهوم می‌پردازیم:

«ادبیات، جمع ادبیه است به معنی دانش‌های متعلق به ادب، علوم ادبی و آثار ادبی» (معین، ۱۳۸۵). ادبیات در اصطلاح «به هر اثر شکوهمندی اطلاق می‌شود که در آن عامل تخیل دخیل باشد و در ضمن با دنیای واقعی ارتباط معناداری داشته

باشد» (میر صادقی، ۱۳۷۷، ص ۶).

مفهوم کودک

کودک در پهلوی کوتک بوده است به معنی کوچک، صغیر، فرزندی که به حد بلوغ نرسیده، ولید، صبی و صبیبه. (معین، ج ۳ و دهخدا، ج ۴۰).

کودکی یعنی بچگی، طفولیت، صباوت، نادانی و جهالت و کودکی کردن یعنی چون کودکان رفتار کردن، نادانی و جهالت کردن، به دستور خرد و آیین مصلحت رفتار نکردن (همان).

آن چه ذکر شد معنا و تعریف لغوی این واژه‌ی کوچک و لغزنده بود. اما به راستی کودک کیست و کودکی چیست؟ سؤالی به ظاهر ساده که پاسخ‌های فراوانی برای آن وجود دارد. زیرا هرکس کودکی خاص خود را داشته و ممکن است از آن دوره با شادی و سرخوشی و یا با ناکامی و محرومیت یاد کند. دوران کودکی برهه‌ای از زندگی انسان است که گاه ممکن است آرام آرام به کودکی کردن گذشته باشد و گاه با عجله و شتاب برای بزرگ‌سال شدن.

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان، اقتصاددانان و اندیشمندان، شاعران و نویسندگان هر یک از زاویه‌های متفاوت و گوناگون به این مفهوم به ظاهر ساده نگریسته‌اند. در واقع نگاه جامعه به مفهوم کودکی، خشت اول بنای تعلیم و تربیت آن اجتماع به شمار می‌آید.

جامعه‌شناسی که کودک را به عنوان عضوی از جامعه می‌داند؛ روان‌شناسی که به کودک فقط برای دست یافتن به بنیادها و نظریه‌های علمی جدید در خصوص نحوه‌ی تفکر و آموزش توجه می‌کند؛ اقتصاددانی که کودک را جزو عوامل غیرمولد جامعه و در ردیف از کارافتادگان و بیماران به شمار می‌آورد و او را زحمت امروز و راحت فردا می‌داند و شاعری که کودک را موجودی شر و نادان فرض می‌کند و... هیچ‌یک نمی‌توانند با روح شگفت و ناشناخته‌ی کودک - چنان‌که بایسته و شایسته است - رابطه‌ای عمیق و اثربخش برقرار کنند، برای او برنامه‌ریزی کنند، شعر بسرایند و قصه بگویند و تربیتش کنند.

بنابراین به نظر می‌رسد نگرش و تلقی فرد و جامعه از مفهوم کودکی تأثیر ژرف و شگرفی بر نحوه‌ی تعامل با کودکان داشته باشد.

در این راستا گفتنی است که در فرهنگ ایرانی، عموماً واژه‌ی بچه (کودک) با ویژگی کوچک بودن و وابسته بودن و خادم بودن هم‌پوشی دارد. گویا در این واژه هیچ نشانی از استقلال فردی نیست. به تعبیر دیگر چنان می‌نماید که کودک در تعامل با بزرگ‌سال و وابستگی به اوست که معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

در هر حال چنین به نظر می‌رسد که برای دستیابی به چشم‌انداز و تعریفی قابل قبول از کودک و مفهوم کودکی ناگزیریم ویژگی‌ها و علاقه‌ها و نیازهای این موجود کوچک و پیچیده را مورد بررسی قرار دهیم؛ زیرا به خوبی آگاهیم که ادبیات کودکان را باید خواست‌های کودک تعریف کند نه مصلحت‌های جامعه‌ی بزرگ‌سالان.

در این راستا رده‌بندی‌های سنی مختلفی برای کودکان در نظر گرفته شده است؛ اما این پژوهش، مبنای کار خود را رده‌بندی شورای کتاب کودک (حجازی، ۱۳۸۷، ص ۶۴) قرار داده که امروزه اغلب به عنوان رده‌بندی پذیرفته شده، مورد استفاده‌ی پژوهشگران و نویسندگان این حوزه قرار می‌گیرد.

این رده‌بندی چنین است:

الف) سال‌های پیش از دبستان (۲-۶ سالگی)

ب) سال‌های نخست دبستان (۷-۸ سالگی)

پ) سال‌های میانه‌ی دبستان (۹-۱۰ سالگی)

ت) سال‌های پایان دبستان (۱۰-۱۱ سالگی)

ث) سال‌های پس از دبستان (۱۲-۱۵ سالگی)

الف) سال‌های پیش از دبستان (۶-۲ سالگی)

در این سنین، کودک به لحاظ ذهنی، ادراکی و روانی ویژگی‌های متفاوت و منحصر به فردی دارد. هنوز قوه‌ی حافظه‌ی او رشد چندانی پیدا نکرده اما از نیروی تخیل شگفت‌آوری برخوردار است. به گونه‌ای که سخن گفتن حیوانات و پرندگان و اشیای بی‌جان را بی‌هیچ گپ و گفتمانی می‌پذیرد و باور می‌کند.

همه چیز در محیط اطراف کودک ۲-۶ ساله عجیب، غیرعادی و پرسش‌برانگیز است. او برای شناخت محیط تلاش و تکاپوی فراوانی دارد و در این مسیر فوق‌العاده خستگی‌ناپذیر است. او در این سنین قدرت تفکر پیچیده و عمیق ندارد. به این معنا که قادر به ادراک همه جانبه‌ی یک موضوع نیست. آن‌گونه که توجه او به یک جنبه از حادثه به راحتی می‌تواند سایر جنبه‌ها را از خاطر او محو کند.

او در این دوره به لحاظ عاطفی به والدین و به ویژه مادر به شدت وابسته است. نبود مادر برای او ترسناک و تشویش‌آور است. او به راحتی در مقابل عواطف دیگران واکنش نشان می‌دهد و قادر به خودداری نیست.

مهم‌ترین ویژگی ذهنی کودک در این دوره خودمیان‌بینی است. به این معنا که او به شکل عجیبی گمان می‌کند دنیا در وجود او خلاصه شده، همه چیز مال اوست و به خاطر او به وجود آمده. وقتی راه می‌رود ماه او را همراهی می‌کند. وقتی گم می‌شود همه باید خانه‌ی او را بلد باشند و پدر و مادرش را بشناسند؛ وقتی او چیزی را می‌بیند مادر هم باید ببیند و زمانی که کسی یا چیزی در مقابل چشمان او نباشد به این معناست که آن کس یا چیز دیگر وجود ندارد (پیاز، ۱۳۸۲، ص ۳۴).

در این دوران کودک بین تخیل و واقعیت در نوسان است. تفکر و هوش در این مرحله با هم ادغام می‌شود و مدت زمان تمرکز و توجه کوتاه می‌گردد (کاموس، ۱۳۸۲، ص ۴۶۳).

ب) نخستین سال‌های دبستان (۷-۸ سالگی)

کودک در این سنین با ورود به مدرسه عملاً حضور در اجتماع، فعالیت‌های گروهی و دوستی‌های ساده را تجربه می‌کند. حتی استقلال‌طلبی او کم کم با رفتن به مدرسه تقویت می‌شود. او در این دوره به این توازن فکری دست می‌یابد که روابط علی و معلولی را با درصد خطای کمتری درک نماید. علاوه بر این مقدمه‌های شکل‌گیری تفکر انتزاعی نیز در او دیده می‌شود. نسبت به حوادث، واکنش‌های جدی نشان می‌دهد و به شدت علاقمند به پذیرش توسط دیگران است. پس به انتقاد بسیار حساس است و از به کار بردن زبان‌های سرب و حلّ معماها و کتاب‌های اسرارآمیز خوشش می‌آید. طنز و شوخی برای او لذت‌بخش است و ماجراهای تخیلی را به خوبی درک می‌کند (حجازی، ۱۳۸۷، ص ۶۷).

در این دوره قدرت تمرکز و توجه او افزایش می‌یابد و رگه‌های عدالت‌خواهی و انتقادگری و اعتراض در او دیده می‌شود. علاوه بر این حس کنجکاو و ماجراجویی او به شدت در فعالیت و تکاپوست (کاموس، ۱۳۸۲، ص ۴۸۴).

پ) سال‌های میانه‌ی دبستان (۹-۱۰ سالگی)

در این دوره کودک هم‌چنان تمایل به پذیرفته شدن در جمع همسالان خود را دارد؛ هم‌چنان نسبت به انتقاد حساس است و به درک ابتدایی از جنسیت می‌رسد. به تاریخ علاقمند می‌گردد و به جهان اطراف توجه بیشتر می‌نماید. از خواندن کتاب‌های متنوع، لذت می‌برد (حجازی، ۱۳۸۷، ص ۶۸).

ت) سال‌های پایان دبستان (۱۰-۱۱ سالگی)

در این سال‌ها عمدتاً با روی گردانی از افسانه‌های پریان و توجّه ویژه‌ی او به دنیای واقعی روبرو هستیم. به همین دلیل او می‌تواند درک بهتر و راحت‌تری از علّت‌ها و معلول‌ها داشته باشد. در این سنین او هم‌چنان نیازمند توجّه و محبّت دیگران است. او کم‌کم برای درک اندیشه‌های انتزاعی آماده می‌شود. در این دوران دوستی‌ها و رفاقت‌ها برای او از اهمّیت فوق‌العاده برخوردار است. امّا مبنای اصلی رفتارهایش هم‌چنان احساسات و عواطف است.

او در این دوران حسّاسیت و توجّه زیادی نسبت به گفته‌ها و رفتارهای بزرگسالان نشان می‌دهد. زمینه‌های توجّه جدّی به جنسیت و هویت در این دوران شکل می‌گیرد (همان).

در پایان باید یادآوری کنیم که سال‌های پس از دبستان از آن رو که با عنوان دوران نوجوانی مطرح می‌شود در راستای این پژوهش قرار نمی‌گیرد، بنابراین ویژگی‌های آن نیز مطرح نمی‌گردد (کاشفی خوانساری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵).

آن‌چه پیرامون کودک و ویژگی‌های او گفته شد به باور نگارنده تا حدودی توانسته است دورنما و تصویری مناسب از کودکان در ذهن خواننده ایجاد کند. با وجود این روشن است که شناخت کودکان کاری نیست که در مقالی چنین مختصر و کوتاه برآید. بنابراین به باور نگارنده در تعریف کودک تنها می‌توان گفت: کودک، فقط کودک است؛ یک انسان کوچک با ضمیری پاک و آماده برای آموزش دیدن؛ کسی که باید با روح و جسم خود در میان مردم زندگی کند؛ کسی که احتیاجات روحی و جسمی خاصی دارد با حواسی برای حس کردن و آزمایش جهان اطراف خود. با قلبی پر از محبّت و نیازمند محبّت. با احساساتی برای پروراندن آرمان‌های انسانی. با استعدادهای ذاتی برای تشخیص خوب و بد و دارای قدرت پیشرفت و تکامل فردی (خمارلو، ۱۳۵۲، ص ۳۲).

ادبیات دینی کودک

اکنون با ارائه و تبیین مفهوم کلیدواژه‌ها، تعریف این ترکیب یعنی ادبیات دینی کودک ساده‌تر به نظر می‌رسد. با وجود این نگارنده بر آن است نقبی به تعاریف موجود نیز بزند و با نقد و تحلیل آن‌ها تعریف و تبیینی دقیق‌تر و شایسته‌تر ارائه دهد.

پیش‌تر گفتیم که صاحب‌نظران این حوزه در تعریف این مفهوم، اختلاف‌نظرهایی دارند و دانستیم که ریشه‌ی این اختلاف نظرها، تفاوت در نگرش‌هاست. در واقع بعضی از این تعریف‌ها با مسامحه جنبه‌های هنری و ادبی این دست آثار را کم‌رنگ و بُعد دینی آن را پررنگ جلوه داده‌اند. برخی دیگر بر ویژگی‌های کودک و دوران کودکی به لحاظ رشد تفکر مذهبی انگشت گذاشته‌اند و سایر ابعاد وجودی او را نادیده گرفته‌اند؛ این در حالی است که افزودن قید دینی به ادبیات کودک، مؤلفه‌ها، ویژگی‌ها و خواست‌های متفاوت و جدید دیگری را مطالبه می‌کند. در واقع ادبیات دینی کودک باید هم خواست کودک از دین را تأمین کند و هم نیاز او به خلاقیت و تخیل و هنر را پاسخ دهد.

در تعریفی از ادبیات دینی آمده است: ادبیات دینی کودک، ادبیاتی است که میراث مذهبی - شامل دغدغه‌ها و آموزه‌های - نسل کنونی را به نسل بعدی منتقل کند.

این تعریف چنان که می‌بینیم اصلاً به موضوع هنری بودن ادبیات دینی اشاره نمی‌کند. علاوه بر این که تعریف عامی در نظر گرفته شده است.

در تعریف دیگری آمده است:

ادبیات دینی، انتقال مفاهیم موجود در جهان‌بینی دینی در قالب ادبیات کودکان و نوجوانان است (کرمانی، ۱۳۷۸، ص ۲۹).

این تعریف نیز بر اساس تبیینی عام و مسامحه‌آمیز از دین صورت گرفته و نیز تعریف دیگر: «آن دسته از آثار ادبی که مدعی القای مفهومی دینی در مخاطب است. آن دسته از آثار ادبی که بتوانند بخشی از وظیفه‌ای که دین به عهده دارد را انجام دهند» (رضاداد، ۱۳۷۸، ص ۵۲).

این تعریف ادبیات دینی را به لحاظ دامنه‌ی کارکرد و اثر و هدف به خوبی تبیین کرده است؛ اما مبنای آن هم‌چنان تعریفی عام از دین است. علاوه بر این که به موضوع ادبیات به طور ویژه اشاره نکرده و مخاطب را نیز چندان در چگونگی اثر دخیل ندانسته است. به عبارت دیگر این تعریف قابل استفاده برای ادبیات دینی کودک نیست. در جای دیگری آمده است:

هر اثر ادبی و هنری که آدمی را از پلشتی‌ها و پستی‌ها دور کند و به اوج انسانیت برساند، ادبیات دینی است هرچند که در آن به صراحت از آیه یا حدیثی استفاده نشود (سیدی، ۱۳۷۸، ص ۵۳).

این تعریف به خوبی از عهده‌ی کارکرد شگفت‌انگیز ادبیات دینی برآمده، اما اشکال آن در نگاه صرفاً اخلاقی‌اش به ادبیات است. علی‌رغم این که باز هم مخاطب نادیده گرفته شده است. اکنون با پیش چشم داشتن اشکالات این تعریف‌ها به ارائه‌ی تعریفی جامع و شایسته می‌پردازیم.

ابتدا تعریفی را ارائه می‌کنیم که تلقی و نگرش صحیحی به دین داشته است هرچند باز هم مخاطب را نادیده انگاشته: ادبیات دینی کودک، ادبیاتی است که بر اساس تفکر و ارزش‌های دینی باشد. با این توضیح که تفکر دینی تفکری است که تعالیم و حیانی پیامبران را پذیرفته باشد (کاموس، ۱۳۸۲، ص ۵۱۸).

اما رهگذر با ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع تمام این اشکالات را برطرف می‌نماید. او می‌نویسد: ادبیات دینی کودک، مجموعه‌ی تلاش‌های هنرمندانه در قالب کلام با شیوه و زبانی مناسب و در خور فهم، هدف هدایت کودکان و نوجوانان را به سوی رشد قرآنی مدنظر دارد (رهگذر، ۱۳۷۸، ص ۲۹).

رهگذر در این تعریف دقیق و عالمانه عملاً به ویژگی‌های اصلی ادبیات کودک اشاره می‌کند و با تبیین صحیحی که از کودک و دین دارد این ترکیب را به خوبی مورد بازشناسی قرار می‌دهد. با در نظر گرفتن تعاریف ذکر شده تا حدودی می‌توان به چشم‌انداز صحیحی از کارکرد و هدف ادبیات کودک نیز رسید. در واقع هدف ادبیات دینی کودک نمی‌تواند سواً از هدف دین باشد. در حقیقت پیام ادبیات دینی کودک چیزی جز پیام انبیا نیست و خواستی جز خواست دین الهی ندارد.

«اگر هدف انبیا این بوده که نسبت به هم‌نوعان بی‌تفاوت نباشید... تن به ظلم و ستم ندهید. سخاوت داشته باشید. جز به اطاعت خدای یکتا در نیایید و... پس اگر داستانی یکی از این پیام‌ها را محور قرار دهد و یکی از این پیام‌ها را به صورت حسی و تأثیری به خواننده القا کند، آیا بیان همان پیام انبیا نیست؟ آیا این کار در همان راستا نیست؟» (فتاحی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷).

بنابراین به طور کلی می‌توان وظایف ادبیات دینی کودک را چنین برشمرد:

۱. آموزش مفاهیم و اطلاعات دینی
۲. بیان مقاصد اخلاقی و ترغیب به رفتار اخلاقی
۳. بیان حس‌ها، اعتقادات و تجربه‌ها و دغدغه‌های دینی (سیدآبادی، ۱۳۸۱، ص ۱۳ و ۱۴).

تقسیم بندی ادبیات دینی کودک

ادبیات دینی کودک به اعتبارهای متفاوتی قابل تقسیم‌بندی است. اما بیشتر این تقسیم‌بندی‌ها به اعتبار موضوع و محتوا صورت گرفته است.

از یک نظر، ادبیات دینی کودک در دو حوزه قابل‌بازرسی است:

۱- آثار مستند اعتقادی و تاریخی، زندگی‌نامه‌ها، کلمات و جملات قصار و پندآموز، ویژگی‌های فکری و رفتاری پیامبران و ائمه‌ی اطهار، سیر و سلوک یاران و پیروان و نیز هرگونه رویداد و پدیده‌ای که از نظر مذهبی و دینی در خور اهمیت و تذکر است.

۲- آثار مربوط به مفاهیم دینی که تخیل نویسنده در خلق آن‌ها دخالت دارد. این نوع از ادبیات، ادبیات ناب دینی است که کودک و نوجوان را قادر می‌سازد تا فارغ از تجزیه و تحلیل مستقیم، عالی‌ترین مفاهیم را به جذاب‌ترین شکل دریابد (شواری کتاب کودک، ۱۳۷۸، ص ۵۸).

در واقع «جوهره‌ی دین چیزی جز تجربه‌ی دینی نیست. تجربه‌ی دینی، همان شناخت و ایمان عرفانی است که با دل و عشق و عاطفه پیوند دارد و بر ماست که همیشه عشق دینی را بر اطلاعات دینی ترجیح دهیم و عشق دینی را بیش از هر چیز عشق به پروردگار بدانیم» (حجوانی، ۱۳۷۸، ص ۸ و ۷).

تقسیم‌بندی ذکر شده به باور نگارنده جامع و قابل قبول است؛ اما همین تقسیم‌بندی را می‌توان با عمومیت بیشتری نیز مطرح کرد:

ادبیات تاریخی - دینی

ادبیات غیرتاریخی - دینی

البته این تقسیم‌بندی ناظر به واقعیت است و نگارنده بر اساس مطالعه و مشاهده‌ی آثار این حوزه به آن دست یافته است.

ادبیات تاریخی - دینی بیشتر شرح، بازنویسی، بازآفرینی و گاه ساده کردن اصل روایت تاریخی است که عموماً به شرح و توصیف جنگ‌های صدر اسلام، زندگی امامان و پیامبران و داستان‌های قرآن می‌پردازد.

این شعبه از ادبیات دینی کودک تقریباً تمام قفسه‌های کتاب کودک در کتابخانه‌ها را پر کرده که البته همین تعداد بسیار هم به دلیل عدم بهره‌مندی از زبان هنرمندانه و کودکانه و عدم تسلط تاریخی و علمی نویسنده دچار اشکال‌های فراوانی است.

البته باید یادآوری کرد که این حوزه از ادبیات دینی کودک نیازمند هنر نویسندگی بی‌نظیری است؛ زیرا نویسنده از یک سو با تاریخ رو به روست که نمی‌تواند در اصل و اساس آن تغییری ایجاد کند و از طرفی با کودک مواجه است؛ کودکی که هنوز از نظر ذهنی، زبانی و تفکر دینی به رشد چندانی نرسیده. این جاست که هنر نویسندگی راه‌گشاست و این، نویسنده است که باید عنصر حقیقت‌گرایی و صداقت در نوشتار را به گونه‌ای با تخیل درآمیزد که ساختار ادبیات، زیبا و باورپذیر و تأثیرگذار باشد و محدودیت تاریخ لطمه‌ای به ادبی بودن آن نزند.

گفتنی است که بیشتر آثار این حوزه از دو حالت خارج نیست: یا نویسنده تنها به ساده کردن متن کتاب‌های تاریخی پرداخته است و یا به همان متن، حالت داستانی و روایی داده است که البته این هر دو اشتباه است.

در شاخه‌ی دوم این تقسیم‌بندی با ادبیات غیرتاریخی - دینی رو به رو هستیم. در این حوزه در واقع این مبانی و اصول مذهب هستند که مطرح می‌شوند. این دست آثار از فراوانی خوبی برخوردار نیستند و نویسندگان هوشمند، هنرمند و آگاهی که در این حوزه وارد شده‌اند و به موفقیت نایل آمده‌اند به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسند.

آسیب‌شناسی ادبیات دینی کودک و ارثی راهکارها

ادبیات کودک به طور عام و ادبیات دینی کودک به طور خاص، در ایران از سابقه و پیشینه‌ی طولانی و چشمگیری برخوردار نیست. آثار اولیه در این زمینه عموماً فاقد ارزش هنری بوده و بیشتر جنبه‌ی تعلیمی و تربیتی داشته‌اند. به این معنا که با نگاهی صرفاً بزرگ‌سالانه برای سریع‌تر بزرگ کردن کودکان نوشته شده‌اند و اهمیت لذت و موسیقی و خلاقیت برای کودکان را نادیده انگاشته‌اند. محدود آثاری هم که با رویکردی کودکانه نوشته شده‌اند، گاه با شتاب‌زدگی و ساده‌انگاری همراهند. از طرفی اقبال عمومی جامعه و عطش کودکان نسبت به این گونه آثار هم‌چون وسوسه‌ای سودجویانه به جان مؤلفان و ناشران افتاده و آن‌ها را به تولید انبوه در این زمینه تشویق نموده است؛ عده‌ای که آب را گل‌آلود یافته‌اند و ماهی‌گیری آغازیده‌اند.

در این شرایط، برخی نویسندگان بدون تقابل هیچ زحمت و مشقّتی تنها قلم به دست گرفته‌اند و با کمترین مایه‌ی علمی، به خود جرأت نوشتن از دین برای کودکان داده‌اند. این، در حالی است که مفاهیم هنر و به معنی اخص ادبیات و دین و کودک، هر سه از حساسیت ویژه‌ای برخوردارند و عدم توجه به این حساسیت‌ها علاوه بر آسیب و صدمه‌ای که به اصل موضوع وارد می‌کند باعث ایجاد آسیب‌هایی بر روح مخاطب یعنی کودک نیز می‌گردد. اما متأسفانه این دست نویسندگان و آن دست ناشران هیچ‌گاه نخواستند این حساسیت را درک کنند. به هر روی این حقیقت را باید پذیرفت که ادبیات دینی کودک در ایران تاکنون صدمات و لطامات جبران‌ناپذیری را تحمّل نموده است. این صدمات از آن رو جبران‌ناپذیر است که این ادبیات عمیقاً در ذهن کودک نقش می‌بندد و اگر این نقش‌ها مبتنی بر تعالیم صحیح نباشد بدیهی است که زدودن آن‌ها کاری شاق و زمان‌بر است. فراموش نشود که کودکان، سازندگان آینده‌ی یک جامعه هستند و اگر با دین و ادبیاتی سطحی و ساده‌انگارانه رشد کنند آینده‌ی یک جامعه نیز تضمینی نخواهد داشت.

در این زمینه لازم به یادآوری است که اگر نگوییم تمام، بیشتر آسیب‌های وارده از سوی نویسندگان این دست آثار به ساختار ادبیات دینی کودک وارد می‌گردد، به این معنا که کمبودها، ناتوانی‌ها، کژفهمی‌ها و ناآگاهی‌های آن‌ها به اصل اثر دینی آسیب می‌زند. ادامه‌ی پژوهش به بررسی این آسیب‌ها می‌پردازد.

۱- کم‌سوادی یا بی‌سوادی نویسنده

مهم‌ترین آسیب وارده به این حوزه، کم‌سوادی، ناآگاهی و گاه بی‌سوادی نویسنده در یک مقوله‌ی خاص است؛ آسیبی که بیش از سایر آسیب‌ها دامن‌گیر این موضوع شده و تبعات و آثار ناخجسته‌ای نیز بر جای گذاشته است. این آسیب را در نگاهی کلی می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱-۱- ناآگاهی نویسنده از دین و وقایع تاریخی - دینی: ادبیات دینی کودک متأسفانه به طور جدّی از این موضوع آسیب دیده است. قفسه‌های مربوط به ادبیات دینی کودک در کتابخانه‌ها مملو از آثاری است که نویسندگان آن‌ها به دلیل ناتوانی یا تنبلی فکری، زحمت و مشقّت پژوهش همه‌جانبه در متون معتبر روایی و تفاسیر و تاریخ ادیان را به خود نداده‌اند و با تسامح و ساده‌انگاری به بازنویسی یک واقعه‌ی تاریخی پرداخته‌اند. بعضی از نویسندگان نیز تنها به یک منبع رجوع کرده‌اند و آن را کاملاً مکفی دانسته‌اند. به عنوان نمونه عموم این آثار، بازنویسی‌های دست و پا شکسته‌ای از قصه‌های غنی قرآن است. چنان‌که می‌دانیم قصه‌های قرآن از ظرفیت داستان‌وارگی بسیار خوبی بهره‌مندند اما به دلیل ویژگی پازل‌گونه‌ای که

دارند باید مجموع آیات و سوره‌هایی که در مورد آن قصّه است با یکدیگر در نظر گرفته شوند تا ساختار و طرح اصلی داستان آشکار گردد. اما این دست نویسندگان چند آیه از یک سوره را به صورت یک قطعه‌ی پازل که به تنهایی نمی‌تواند نمایانگر کلیت داستان باشد انتخاب می‌کنند و بر همان اساس قلم می‌زنند.

در همین راستا باید به اسرائیلیات نیز اشاره کرد که گاه نویسندگان به دلیل عدم آشنایی با منابع معتبر و اصیل به ساده کردن آن‌ها یا تبیین بخشی از آن‌ها می‌پردازند.

این در حالی است که پیشتر به حساسیت دین اشاره کردیم. در حساسیت تاریخ نیز همین بس که اگر نویسنده در این زمینه ناآگاه یا کم‌سواد باشد یا قدرت تحلیل خوبی برای تشخیص صحیح از ناصحیح نداشته باشد، ممکن است تاریخ را به اشتباه به کودکان معرفی کند، اتفاقی که در طول تاریخ بارها در دربار شاهان افتاده است.

بنابراین نویسنده‌ای که در اندیشه‌ی یافتن دست‌مایه‌های داستانی در دین است باید اطلاعات کافی درباره‌ی آن چه می‌خواهد نقل کند داشته باشد. در غیر این صورت در دامی می‌افتد که بیرون آمدن از آن چندان آسان نیست.

در این زمینه مقصود از اطلاعات کافی، قدرت حلاجی و تحلیل نیز هست. نویسنده باید برای ورود به حوزه‌ی عملی ادبیات دینی کودک، خود را ملزم به پژوهش و تحقیق در منابع دینی نماید و علاوه بر این بتواند اطلاعات متفاوت را نقد و تحلیل نماید. در واقع او باید احاطه و تسلطی همه‌جانبه بر موضوع خود داشته باشد تا بتواند زاویه‌ی مناسب برای بازآفرینی را با توجه به مخاطب پیدا کند.

در این راستا تردیدی نیست که جایگاه یک نویسنده که وارد حوزه‌ی دین شده است جایگاه یک مبلغ مذهبی است که ابزارش به جای خطابه، قلم است. پس بدیهی است که مبلغ مذهبی کارآمد باید روی موضوع سخنش تسلط کامل داشته باشد تا بتواند پاسخ‌گوی نیازها و سؤالات مخاطبان باشد. به ویژه مخاطبان کوچکی چون کودکان که کنجکاوی‌شان چند برابر بزرگسالان است.

در همین زمینه مرتضی مطهری تبلیغ را به معنی رساندن پیام به عموم مردم می‌داند که شأن آن به هیچ وجه از شأن مرجعیت کمتر نیست (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۳۸۸). همو یکی از شرایط اصلی مبلغ را شناخت مکتب می‌داند (همان، ص ۳۸۹). از نظر او «کسی که می‌خواهد پیامی را به جامعه برساند باید خودش با ماهیت آن پیام آشنا باشد. باید فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست. اصول و پایه‌های این مکتب چیست؟ راه این مکتب چیست و به کجا می‌رسد؟ آخر مگر کسی می‌تواند پیامی را به مردم برساند بدون آن که خودش آن پیام را شناخته باشد و درک کرده باشد؟ این، مثل این است که بگوییم یک نفر مرجع تقلید باشد اما فقه نخوانده باشد» (همان، ص ۳۸۹).

البته عده‌ای از پژوهشگران گام را از این فراتر می‌گذارند و برآنند که «کسی که می‌خواهد از آن نهایی‌ترین راز و نهایی‌ترین حقیقت به گونه‌ای معقول سخن بگوید باید از کلیات و تئوری‌های علوم و معارف انسانی مطلع باشد تا سخنی منافی با آن‌ها نگوید و خدا را در مقابل انسان و نفی‌کننده‌ی وی قرار ندهد. طبیعی است که این احاطه کار بسیار مشکلی است» (مجتهدی‌شبستری، ۱۳۷۸، ص ۶).

در هر صورت اگر چنین اتفاقی نیفتد و نویسنده‌ای با کمترین مایه‌های علمی و دینی وارد این عرصه شود، این خطر وجود دارد که نتواند نیازهای حقیقی مخاطبان خویش را برآورده سازد یا از تبیین مفهوم و جایگاه دین در زندگی به خوبی برنیاید. این رفتار غلط سبب سطحی و بی‌مایه شدن اذهان کودکان می‌گردد و طبعاً بعدها که ذهن و فکر آن‌ها رشد بیشتری پیدا کند خود به بی‌اعتباری آن چه در کودکی از دین آموخته‌اند پی می‌برند و نسبت به اصل آن و نه آگاهی نویسنده دچار شک و تردید می‌گردند و این البته بسیار خطرناک است.

۱-۲- کم‌سوادى و ناآگاهى نويسنده نسبت به کودک و روحيات او: در فصل گذشته با کودک و مفهوم كودكى تا حدودى آشنا شديم. در اين جا خاطر نشان مى‌كنيم كه علم مخاطب‌شناسى در مسائل مربوط به ادبيات از اهميت و جايگاه والاى برخوردار است. اين در حالى است كه در عرصه‌ى ادبيات كودك- خواه دينى، خواه غيردينى- عموم نويسندگان نمى‌دانند كه براى چه قشر و سنّى و با چه روحياتى قلم مى‌زنند. همين ناآگاهى گاه متن آن‌ها را دچار فراز و فرودهاى واژگانى، مفهومى و محتواى مى‌سازد. نويسنده‌اى كه مى‌خواهد از نماز براى كودك ۶ساله سخن بگويد نبايد از واژه‌ى ثواب و عقاب استفاده كند. نبايد با تحكّم و جدّيت به او گوشزد كند كه خنده در نماز ممنوع است. زيرا «من كان عِنْدَه صَبِي فَلَيْتَصَاباً لَهُ» (محمّدى‌رى شهرى، ۱۴۲۹، ص ۳۳۷).

او هم‌چنين در بازآفرينى يك قصّه‌ى دينى- تاريخى نبايد از كلمات كهّن استفاده نمايد زيرا كودك كهنگى الفاظ را به حساب كهنگى دين مى‌گذارد. هنر نويسنده‌ى ادبيات دينى كودك آن است كه نمونه‌هاى تاريخى را تا آن جا كه به اصل آن خدشه وارد نمى‌شود ساده كند تا قابليت ورود به ذهن كودك را بيايد. از ديگر آسيب‌هاى كه در همين زمينه دامن‌گر ادبيات دينى كودك شده است حضور معتقدانه‌ى نويسنده در اثر است. به اين معنا كه نويسنده تعهد عجيب و غريبى در باوراندن آن چه مى‌گويد به كودك دارد كه بديهى است اين تلاش ناشى از ناتوانى نويسنده در بهره‌گيرى از شگردهاى ادبى است. در برخى موارد ديده مى‌شود كه نويسنده لفظ امام را براى امامى به كار مى‌گيرد كه هنوز در روند داستان به امامت نرسيده است. در همين راستا نقش تبليغى خاصى كه نويسنده در داستانش به عهده مى‌گيرد نيز قابل تأمل است. او عملاً براى خودش و قلمش موجوديتى را در نظر مى‌گيرد كه براى فلان شخصيت در نظر گرفته است. اساساً گاه متن داستان قيچى مى‌شود و نويسنده به عنوان مبلّغ، تذكّرات و هشدارهاى به خواننده مى‌دهد و دوباره داستان ادامه مى‌يابد. اين در حالى است كه كودكان نمى‌توانند نقش مقتدا و پيشروى را كه مستقيماً به آن‌ها چيزى مى‌آموزد بپذيرند. در واقع اندیشه‌ى نويسنده بايد به تدريج و غيرقابل مشاهده به شكلى زيبا و هنرمندانه وارد دايره‌ى اعتقادات و اطلاعات مخاطب شود.

در واقع استفاده از چنين روش‌هاى درست مثل تزريق و تلقين محض است. اين دست نويسنده‌ها خود را زبان مى‌پندارند و مخاطب را گوش! آن‌ها نقش و فرصتى براى مخاطب قايل نيستند. بديهى است كه در فرايند تربيت چنين روش‌هاى عملاً ناسودمند و حتّى مضر خواهد بود (نساجى زواره، ۱۳۸۸، ص ۳۵).

آسيب ديگرى كه در همين زمينه وجود دارد، حضور نويسنده در سطر سطر اثر است. به اين معنا كه شخصيت‌هاى داستان همه با يك لحن و روش سخن مى‌گويند و عملاً تفاوتى ميان ساختار گفتارى آن‌ها وجود ندارد. علاوه بر اين گاه نويسنده جايى را كه خودش بيشتر مى‌پسندد و ضرورتى ندارد، بيشتر شرح مى‌دهد و از جايى كه مخاطب شديداً علاقمند به شنيدن درباره‌ى آن است با چند جمله عبور مى‌كند.

از جمله ديگر آسيب‌ها آن است كه گاه نويسنده اصلاً و اساساً توجهى به روحيات مخاطب خويش نمى‌كند. به عنوان نمونه براى كودك ۵-۶ ساله‌اى كه مملو از عاطفه و محبّت است داستان حضرت ابراهيم و ذبح اسماعيل را تعريف مى‌كند يا اين كه از تمام زندگى معصومين (عليهم‌السلام) تنها به تعريف برهه‌هاى غم‌انگيز زندگى آن‌ها و به طور عمده نحوه‌ى شهادتشان مى‌پردازد. در اين زمينه گاه تصاوير هم صرفاً نمايانگر كودكان زخمى، گريان و محزونى است كه به راحتى مى‌توانند حسّ غم را به كودك تزريق كنند؛ كودكى كه از دنيا فقط شادى و نشاط مى‌داند.

بنابراین نویسنده باید نیازهای معنوی کودکان را دریابد و بداند که کودک به حس شایستگی و لیاقت، ایمنی و آزادی، آگاهی، بازی، وابستگی به اجتماع، زیبایی پرستی، مورد محبت قرار گرفتن و دادجویی احتیاج دارد (کاموس، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰-۱۷۹) لذا نویسنده باید هر شیوه‌ای که به تأمین این حس کودک کمک می‌کند را به کارگیرد تا ضمانت کافی برای القای پیام اصلی به وجود بیاید.

از این رو نویسنده‌ی حوزه‌ی ادبیات دینی کودک باید از چند جهت نسبت به کودک آشنایی و آگاهی داشته باشد و خواست‌های او را بداند.

او باید دریابد کودکی که اکنون مخاطب اوست به لحاظ رشد ذهنی (پیاژه، ۱۳۸۲، ص ۲۶) زبانی و رشد تفکر مذهبی (باهنر، ۱۳۸۸، ص ۴۳) با کودکان سنین بالاتر یا پایین‌تر متفاوت است. نتیجه‌ی این آگاهی آن است که او درمی‌یابد که به سبب محدودیت‌های کودکان، برداشت‌های دینی و ذهنی و زبانی آن‌ها نیز محدود و کودکانه خواهد بود؛ بنابراین شیوه‌ی کار و نحوه‌ی پیشبرد آن برایش روشن می‌گردد.

بدیهی است نویسنده‌ای که احاطه‌ی کامل بر چندوچون مخاطب خود داشته باشد بهتر و شایسته‌تر می‌تواند برای او بنویسد و با او ارتباط برقرار کند و البته اگر چنین نباشد آسیب‌های آن نیز جبران‌ناپذیر و فراوان خواهد بود.

۱-۳- ناآگاهی نویسنده نسبت به ادبیات و شگردهای ادبی: ناآگاهی نویسنده یا کم‌سوادی او در زمینه‌ی ادبیات یکی دیگر از آسیب‌های این حوزه است. گفتنی است که بیشتر آثار این عرصه، بازنویسی‌های صرفاً ساده‌شده‌ای از روایات تاریخی و داستان‌های مذهبی هستند که نوعی کپی‌برداری از متن اصلی به شمار می‌آیند. این دست آثار عملاً از گوهر ادبیت بی‌بهره مانده‌اند و درست به همین دلیل نمی‌توانند تأثیری که باید، داشته باشند. در واقع به اذعان بیشتر صاحب‌نظران، بی‌توجهی به تکنیک‌های هنری و ادبی یکی از اصلی‌ترین آسیب‌های این حوزه است. این آسیب به وضوح در کتاب‌های به اصطلاح شعر کودکان مشاهده می‌گردد. گاه این داستان‌ها آن‌چنان بی‌مقدمه و توصیف شروع می‌شود که خواننده برای یافتن جایگاه خود در متن، باید آن را چند بار از ابتدا بخواند. بنابراین حسن مطلع یا نیک آغازی از محاسن یک اثر ادبی به شمار می‌آید. گاه نیز نویسنده بر اثر بازنویسی ناقصی که انجام داده برای برخی از واژه‌های کهن که در دایره‌ی لغات کودکان معنایی ندارند معادلی نیافته و از این جهت دچار تکلف شده است.

در برخی از داستان‌ها نیز کلمات ناخوشایند چه به لحاظ لفظی و چه به لحاظ معنوی، چند بار و چندین بار تکرار شده؛ کلماتی که در برخی موارد کودکان حتی قادر به ادای آن نیستند. پرحرفی و لفاظی نویسنده نیز در این دست آثار جای خود را دارد. این اتفاق، زمانی روی می‌دهد که نویسنده قصد دارد تمام آن چه را که در ذهنش می‌گذرد به کودک انتقال دهد. در بعضی موارد نیز نویسنده ضعف ذهنی و زبانی خود در پرداخت اثر را با مسائل دیگری هم‌چون انتخاب اسم خاص یا مکان خاص برطرف می‌سازد که این البته نارواست و نشانگری قوی بر ضعف نویسنده!

نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک باید گوهر ادبیات را بشناسد. از توانمندی‌ها و شگردها و اثرات آن باخبر باشد. باید علم معانی و بیان و بدیع بداند. باید جایگاه کلام را بشناسد. او نباید ضعف‌های ادبی کلام خود را با واژه‌های کهن، با قافیه‌های عجیب و با کلمات دور از ذهن پر کند. او باید ساده و روشن سخن بگوید؛ اما سادگی و روشنی با مستقیم‌گویی تفاوت دارد. نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک باید احاطه و تسلط و تجربه‌ی کافی در زمینه‌ی اصول داستان‌نویسی و بازآفرینی داشته باشد تا اوج و فرودها، گره‌افکنی‌ها و گره‌گشایی‌های ارزشمندی برای کودک خلق کند و از طریق این جاذبه‌ها او را برای دریافت پیام اصلی با خود همراه سازد. در واقع رسالت هنر چیزی جز این نیست که تلخی صراحت را به شیرینی زبان

غیرمستقیم تبدیل کند. او باید از چاشنی تخیل نیز بهره‌مند گردد. البته این چاشنی هم باید به اندازه باشد. در واقع همه چیز به لحاظ ادبی در یک داستان دینی کودک باید به اندازه باشد تا در کلام او لذیذ بنماید. در واقع تخیلی که ادبیات را می‌آفریند به دلیل خصلت‌هایی که دارد از جمله بیان غیرمستقیم، جا برای تخیل خواننده نیز می‌گذارد و او را هم در خلق مفهوم اثر مشارکت می‌دهد. این حسن مشارکت برای خواننده لذت‌بخش است. در این صورت او هرگز چیزی را که خودش کشف کرده باشد فراموش نخواهد کرد.

نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک باید دقیقاً با خواست‌های کودک از ادبیات آشنا باشد. او باید درک کند که نثر ساده و منطقی و خشک به درد کودک ۵-۶ ساله‌ای که همه چیز را شعر می‌بیند و شعر می‌شنود، نمی‌خورد و نیز باید دریابد که زبان شعر به اندازه‌ی نثر مناسب حال کودک ده ساله نیست.

بنابراین یکی از شرایط اصلی نویسنده‌ی این حوزه به عنوان مبلّغ دینی، مهارت در به کار بردن وسایل تبلیغ و شناسایی آن‌هاست؛ یعنی بداند چه ابزاری را چه زمانی مورد استفاده قرار دهد (مطهری، ج ۱، ص ۳۹۰).

۲- تفکر سطحی نویسنده و کژفهمی او

گاه ممکن است نویسنده به بررسی و مطالعه‌ی منابع دینی دست زده باشد اما سایه‌های سطحی‌نگری و ظاهرینی در آثارش دیده شود. این آسیب عملاً سبب گسترش سطحی‌نگری خواهد شد و حال آن که هدف از دین، عمق‌بخشی به اندیشه‌هاست. در این زمینه گاه برداشت‌های ساده‌لوحانه از آیات قرآن و روایات مشاهده می‌شود؛ برداشت‌هایی که وقتی بعداً خود کودکان‌ها را تجربه می‌کند، به نتیجه‌ای که نویسنده به صورت قطعی و یقینی به آن رسیده بود، نمی‌رسد و از این لحاظ به حقانیت و صلاحیت دین شک می‌کند.

گاه نیز آن‌چنان دم دستی و بی‌قاعده از اصول و فروع دین سخن می‌گوید که کودک، بی‌قاعدگی و بی‌نظمی کلام و اندیشه‌ی نویسنده‌ی آن را هم به حساب دین می‌گذارد و عملاً کششی در خود برای جستجوی بیشتر احساس نمی‌کند. قداست‌بخشی به شخصیت‌های غیرمعصوم نیز از دیگر آسیب‌های این حوزه است. گاه نویسنده با ساده‌لوحی تمام یکی از شخصیت‌های مثبت داستان مثل معلم دینی یا فرد نیکوکار را کاملاً نیک‌کردار و نیک‌رفتار و نیک‌گفتار نشان می‌دهد. به گونه‌ای که کودک احساس می‌کند تمام معلم دینی‌ها متخلّق به اخلاقی که او در داستان خوانده است، هستند و وقتی بعداً با تناقض روبه‌رو می‌گردد مایه‌های فکری بی‌ثباتی که نویسنده به او داده بود، فرو می‌ریزد و عملاً دچار سوء ظن می‌گردد.

در همین زمینه قداست‌بخشی غلط و افراطی به معصومین (علیهم‌السلام) نیز در برخی آثار دیده می‌شود. نگارنده در این زمینه هرگز قایل به عدم قداست معصومین نیست اما گاه نویسندگان با قداست‌بخشی غلط، شخصیت‌های دینی را که می‌توانند اثر تربیتی شگرفی بر انسان‌ها داشته باشند، آن‌چنان دور از دسترس و آسمانی می‌سازند که علناً تفکر «من کجا و آن‌ها کجا» در اذهان کودکان شکل می‌گیرد. آیا جز این است که قرآن کریم بارها و بارها این موضوع را مطرح می‌کند که پیامبران، انسان‌هایی از جنس خود شما هستند، می‌خورند، می‌خوابند، در بازار راه می‌روند و...؟

از دیگر آسیب‌های این حوزه آن است که گاه نویسندگان به جای پرداختن به ریشه‌های شخصیت یک انسان وارسته به رونمایی از شخصیت او می‌پردازند و در واقع به جای مبناسازی و کار زیربنایی، مخاطبان خود را به ظاهرینی و ظاهرسازی تشویق می‌کنند. توضیح بیشتر آن که مثلاً در شناساندن یک شخصیت به زمینه‌های تربیتی که او را تبدیل به چنان شخصیتی کرده است اشاره نمی‌کنند و فقط از او تعریف و تمجید به عمل می‌آورند. طبیعی است که پرداختن به ریشه‌ی تحوّل شخصیت‌ها تأثیر ماندگارتر و بهتری نسبت به شناساندن ظاهر و رفتار آن‌ها دارد.

علاوه بر این در نظر بیشتر نویسندگان این حوزه، شخصیت‌های داستان یا سفید سفیدند یا سیاه سیاه! در این بین، شخصیت خاکستری وجود ندارد، لذا سرنوشت داستان هم کاملاً مشخص است و این موضوع به باورپذیری داستان لطمه‌ی جدی می‌زند.

در واقع، این آسیب‌ها، سدها و موانع جدی در مسیر تربیت دینی به وجود می‌آورند. در زمینه‌ی قداست‌بخشی افراطی به معصومین (علیهم‌السلام) - که پیش‌تر به آن اشاره شد- آن چه نباید اتفاق بیفتد هم تقدس‌زدایی است و هم قداست‌بخشی غلط و متعصبانه!

در همین زمینه اگر نویسنده می‌خواهد نسبت به معصومین (علیهم‌السلام) در کودک عاطفه و محبت ایجاد کند «باید مراقب باشد که عواطفش در خدمت عقلانیت دینی باشد نه حاکم بر عقلانیت دینی» (فرهمند، ۱۳۸۸، ص ۳۵۴) او نمی‌تواند به هر قیمتی که شده حبّ اهل بیت را در قلب کودک جای دهد. لذا نویسنده باید دو بال عاطفه و عقلانیت را همزمان به حرکت درآورد تا کودک بر فراز آن به رشد و شکوفایی ذهنی و دینی برسد. طبیعی است که تقویت عاطفه‌ی صرف همان‌قدر زیان‌بخش است که پردازش به عقلانیت صرف.

در همین زمینه باید یادآوری کرد که کاملاً بی‌عیب و نقص توصیف کردن ظاهر و رفتار افراد نیکوکار غیرمعصوم و تعریف و تمجید از آن‌ها، به جای توجه به مبانی ایمانی، باعث شکل‌گیری نوعی ادبیات ریاکار و به تبع تشویق کودک به ریاکاری می‌گردد.

آن چه تاکنون گفته شد در مورد کژفهمی و سطحی‌نگری نویسنده در حوزه‌ی مسائل دینی یعنی موضوع ادبیات کودک بود. در این زمینه لازم به یادآوری است که گاه نویسندگان این عرصه، در خصوص کودک و توانمندی‌ها و روحیات او نیز دچار سطحی‌نگری می‌گردند. در این خصوص فرض بچه‌گانه بودن ادبیات کودک، برای آن‌ها به معنای سهل‌الوصول و سطحی بودن است. در واقع آن‌ها یا معنی کودک و کودکی را به درستی نفهمیده‌اند و یا مبنای نویسندگی‌شان را کودکی خودشان قرار داده‌اند. لذا وقت چندانی صرف مطالعه و پژوهش نمی‌کنند و از زبانی دم دستی و نامناسب استفاده می‌کنند. در واقع نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک نیازمند تخصص‌های بسیاری است. او باید ادیب باشد تا با جوهر هنر، پیام را ابلاغ کند. باید دین‌آگاه باشد تا بتواند از پس چالش‌های فکری و ذهنی برآید و باید کودک‌شناس باشد تا بداند برای چه کسی می‌نویسد و چه چیزی باید بنویسد.

بنابراین اثری که او به عنوان اثر دینی و ادبی برای کودک می‌نویسد باید از نظر طرح، منطقی و از نظر محتوا، انسانی و عمیق و متناسب با سنّ کودک باشد. موضوعی که می‌خواهد از آن سخن بگوید برای مخاطبش روشن باشد. لحن او نباید موعظه‌ای باشد. اثر او به لحاظ هنری باید خلاق و پویا بوده و حسّ کنجکاوی کودک را تحریک کند. واژگان اثر او باید با قدرت خواندن خواننده و درک او متناسب بوده و در عین حال به زبان روز باشد.

اکنون جای این سؤال باقی است که با وجود اهمیت و حساسیت بی‌نظیر این عرصه، آیا تمام کسانی که خود را منتسب به آن می‌دانند از چنین تخصص‌هایی برخوردارند؟ آیا به لحاظ دینی و مذهبی از پس شبهه‌ها و سؤالات متفاوت برمی‌آیند؟ آیا هدف ادبیات را می‌شناسند؟ و آیا کودک را به عنوان یک انسان کوچک می‌بینند یا موجودی شگفت‌انگیز و نیازمند مطالعه؟

آن چه تاکنون گفته شد جزو مهم‌ترین آسیب‌هایی بود که از جانب نویسنده به این حوزه وارد می‌شود. نگارنده در این زمینه سعی داشته که از ذکر آسیب‌ها در عناوین جزئی خودداری نماید و آن‌ها را به صورت دسته‌بندی‌های کلی و منطقی مطرح نماید.

در حال نویسنده ادبیات دینی کودک- جز آن چه گفته شد- نیازمند آگاهی‌ها و ویژگی‌های دیگری نیز هست. چنان که سرشار بدان اشاره می‌کند و می‌گوید: «نویسنده ادبیات دینی کودک نیازمند حداقلی از تقوا و صداقت نیز هست» (رهگذر، ۱۳۸۸، ص ۵۴) این، همان چیزی است که مرتضی مطهری از آن به عنوان نصح یا خیرخواهی تعبیر می‌کند. هدف نویسنده ادبیات دینی تنها باید رساندن پیام باشد. او باید هم‌چون پیامبران که در قبال رسالتشان هیچ اجر و مزدی نخواستند، باشد و تنها از روی خیرخواهی وارد این حوزه شود (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۳۳) این آن چیزی است که باید باشد، اما...

علاوه بر آن چه گفته شد به جز نویسنده کسان دیگری نیز در آسیب رساندن به این عرصه، دخیل هستند. از جمله می‌توان به تصویرگران کتاب‌های کودک اشاره کرد. بدیهی است که تصویرگر کتاب دینی کودک هم باید به اندازه‌ی نویسنده به دین و تاریخ دینی، فلسفه‌ی هنر و ویژگی‌های کودک در سنین مختلف آگاهی داشته باشد. البته این آسیب مربوط به ادبیات دینی کودک به معنی خاص نیست. زیرا ذات آن، هنر است نه ادبیات؛ اما از آن رو که در کنار این ادبیات و برای کمک به فهم آن می‌آید، می‌تواند یا آسیب‌رسان باشد یا کمک‌کننده.

علاوه بر این، پول‌پرستی برخی از ناشران سودجو که مخاطب را فقط به خاطر جیبش می‌خواهند نیز آسیب‌های جدی به این حوزه وارد کرده است. آن‌ها با دیدن استقبال مردم و عطش فکری آن‌ها، از موقعیت سوء استفاده نموده و کارهای بی‌مایه و دم‌دستی‌شان را با رنگ و لعاب چشم‌نوازی وارد بازار می‌کنند و عطش آن را به صورت کاذب فرو می‌نشانند و جیب‌های خود را پر می‌کنند. این در حالی است که ادبیات دینی کودک ظرفیت ارزشمندی برای پرداختن عالمانه و ادیبانه دارد، آن هم برای جامعه‌ای که تشنه‌ی ادبیات ناب دینی است.

در پایان گفتنی است که اثر ادبی- دینی آسیب‌دیده، مطمئناً نمی‌تواند دارای تأثیر دیرپا و سودمندی باشد، بلکه خود نیز آسیب‌رسان است. در سطور گذشته این آسیب‌ها به طور عمده مطرح و بررسی شدند که می‌توان آن‌ها را در دو دسته‌ی کلی قرار داد. این دست آثار به لحاظ فکری می‌توانند دو اثر مخرب داشته باشند. نخست آن که نگاه غیرعقلانی را در کودک تقویت کنند و او را فردی ظاهربین، سطحی‌نگر، منفعل و ایستا بار آورند و یا این که به او دیدگاه و نگاهی غیررحمانی نسبت به دین بدهند. به این معنا که عقلانیت محض را در او تقویت کنند و از آن طرف، او را موجودی خشک‌مغز، متعصب، حسابرگ و اهل سود و زیان بار آورند که البته حاصل این هر دو دین‌زدگی است و این بزرگ‌ترین و جبران‌ناپذیرترین پیامد یک اثر ادبی-دینی است (کاموس، ۱۳۸۲، صص ۵۵۰-۵۵۲).

راهکارهای آسیب‌زدایی و درمان

وقتی چیزی یا کسی آسیب می‌بیند بی‌تردید نیازمند درمان یا ترمیم است تا توان قبلی خود را بازیابد و به فعالیتش ادامه دهد. ادبیات دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست. این مقوله اگر چنان که باید، مورد پرداخت و استفاده قرار گیرد نتایج و آثار شگفت‌انگیزی بر جامعه خواهد داشت. اما زمانی که از مسیر خود خارج گردد هم خود را دچار آسیب می‌کند و هم آسیب‌هایی به مخاطب وارد می‌سازد.

لذا اساسی‌ترین راهکار در این زمینه، بازگشت به اصل است. برای بازگرداندن ادبیات دینی کودک به اصل، راهکارهایی وجود دارد که این روند را سرعت می‌بخشد.

۱- حضور و فعالیت جدی روحانیت

روحانیت به دلیل تخصص و علم کافی که در حوزه‌ی دین دارند، لازم است منابع و مواد اولیه‌ی معتبر را برای نویسندگان این عرصه آماده سازند. در واقع آنان باید با پژوهش و مطالعه‌ی فراگیر و پیگیر، اصول و مبانی دین، قصه‌ها و روایت‌های

تاریخی - دینی را در اختیار نویسندگان قرار دهند تا آنان که از تخصص کافی برخوردار نیستند در جستجوی منابع دچار حیرت و سرگردانی و اشتباه نشوند. زیرا فرد متخصص در دین، متون و کتب معتبر را بهتر می‌شناسد و روایات ضعیف و قوی را بهتر تشخیص می‌دهد. او بهتر می‌داند کدام واقعه‌ی تاریخی جزو اسرئیلیات است و محلّ بحث دارد. او باید پس از انجام پژوهش‌ها و ارائه‌ی نتایج، آن را به دستان هنرمند ادیب بسپارد.

۲- ایجاد فضای نقد و بررسی در جامعه

منتقدان و پژوهشگران به هیچ وجه نباید فکر کنند که آثار بی‌مایه‌ی این عرصه، ارزش نقد ندارند. بلکه با احساس مسئولیت، به طور جدّی در مقابل انتشار و شکل‌گیری این دست آثار قد علم کنند و بایستند.

ایجاد فضای نقد و ارائه‌ی نقدها به مردم دو اثر مهم و حیاتی دارد. نخست آن که دیگر هر کسی به خود اجازه‌ی ورود به این حیطه‌ی مقدّس را نمی‌دهد زیرا می‌داند که آثار بی‌مایه‌اش از نشتر نقد منتقدان مصون نخواهد بود و دیگر آن که والدین کودکان به عنوان انتخاب‌کنندگان کتاب برای کودکانشان به رشد و آگاهی فکری می‌رسند و از آن پس می‌توانند خودشان خوب را از بد تشخیص دهند و آثار ارزشمند را از بی‌مایه تفکیک کنند.

بدیهی است که یکی از علل رشد روزافزون آثار بی‌مایه در این حوزه، اقبال عمومی جامعه است؛ اقبالی که بر اساس آگاهی و علم شکل نگرفته بلکه تنها حاکی از دغدغه‌ی والدین برای تربیت دینی کودک است. بنابراین بدون هیچ تشخیصی تنها کتاب را می‌خرند و به کودک می‌خورانند و فروش فوق‌العاده‌ی کتاب، ناشر را نسبت به چاپ مجدّد آن ترغیب می‌کند. این، در حالی است که با ایجاد فضای نقد در جامعه، خانواده‌ها کم‌کم خود تبدیل به منتقدانی می‌شوند که دیگر هر کتابی را نمی‌پسندند و نمی‌خرند.

۳- انتشار لیست کتاب‌های موفق

این راهکار، این فایده را دارد که کتاب‌های ارزشمند را از بی‌مایه جدا می‌کند و آن‌ها را به والدین معرفی می‌کند. از طرف دیگر این دست آثار می‌توانند به عنوان الگو از سوی سایر نویسندگان مورد استفاده قرار گیرند. این کار در درازمدت می‌تواند اثرات خوبی داشته باشد. البته همه‌ی راهکارها تا حدودی در طولانی‌مدت است که اثر واقعی‌شان را نشان می‌دهند.

۴- سامان‌دهی این عرصه با تشکیل مؤسسه‌ی استاندارد

حقیقتاً وضعیت نابسامان ادبیات کودک به طور عام و ادبیات دینی به طور خاص باید هر چه زودتر سامان یابد. آثار این حوزه برای چاپ باید از فیلترهایی عبور کنند و سپس روانه‌ی بازار شوند. در این زمینه دولت باید در اندیشه‌ی راه‌اندازی مؤسسه‌ی استاندارد برای آثار این حوزه باشد تا هیچ اثری نتواند بدون علامت استاندارد چاپ گردد و روانه‌ی بازار شود.

۵- ارائه‌ی آموزش به نویسندگان بی‌تجربه یا ناآگاه

در این زمینه، شکل‌گیری مؤسسه‌ای برای ارائه‌ی آموزش‌های لازم به نویسندگان ناآگاه و کم‌سواد این حوزه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این مؤسسه‌ها باید آگاهی‌های لازم را به صورت ویژه و تخصصی در اختیار نویسندگان یا علاقمندان قرار دهند و آن‌ها را تا رسیدن به حدّ مطلوب یاری دهند.

۶- ارائه و ایجاد رشته‌ی تخصصی ادبیات کودک در دانشگاه

این طرح علاوه بر رشد تئوریک ادبیات کودک و تقویت نظریه‌پردازی‌ها در این زمینه، می‌تواند در درازمدت سطح عمومی ادبیات کودک را به لحاظ علمی و فنی رشد داده و به طور غیرمستقیم اثر ویژه‌اش را بر ادبیات دینی کودک بگذارد.

در پایان لازم است که در این زمینه تلاش موفقیت‌آمیز برخی نویسندگان متعهد و دانشمند را نباید نادیده گرفت. اما حقیقت آن است که «حکم بر قاعده می‌رود نه بر استثنا» و اگر خودمان قاعده را اصلاح نکنیم بیگانگانی یافت می‌شوند که جای ما را بگیرند و اذهان کودکانمان را از مفاهیم نادرست پر کنند.

دستاوردهای پژوهش

- ۱- ادبیات دینی کودک به آن دست آثاری اطلاق می‌شود که با حسن استفاده از شگردهای ادبی بتواند تعالیم و حیانی دین حق را در قالبی کودکانه و با رویکردی کودک‌شناسانه به کودک ارائه کند.
- ۲- ادبیات دینی کودک به لحاظ علمی، زبانی، ادبی، ذهنی باید دارای مؤلفه‌های خاصی باشد.
- ۳- نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک کسی است که با دانش‌های متناسب با رشته‌اش آشنایی کامل داشته باشد. او باید هم ادبیات را بشناسد، هم روحیات کودک را و هم دین و مبانی آن را.
- ۴- اگر نویسنده‌ی ادبیات دینی کودک، واجد شرایط مذکور نباشد، آسیب‌هایی را بر جان و روح کودک وارد می‌سازد که گاه جبران‌ناپذیر هستند.
- ۵- در حال حاضر وضعیت ادبیات دینی کودک در کشور ما اسفانگیز است و آسیب‌هایی که آن را تهدید می‌کند بیشتر از جانب نویسنده است.
- ۶- کودکان فرصت‌های ارزشمندی برای ارائه‌ی تربیت و آموزش دینی هستند که این ظرفیت‌ها اگر از جانب دوستان دلسوز نادیده گرفته شود و مورد اهمال واقع گردد، از سوی دشمنان کینه‌جو مورد سوءاستفاده قرار خواهد گرفت. آن‌گاه با انبوه کودکان دین‌گریز غرب زده مواجه خواهیم بود که در لباس گوسفند، رفیق گرگ خواهند بود.

منابع

کتابها

- * قرآن مجید، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، اسوه، ۱۳۸۴.
۱. ابن فارس ابن زکریا، ابوالحسین احمد، مقاییس اللغه، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، قم، مرکز دراسات الجامعه و الحوزه، ۱۳۸۷.
 ۲. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.
 ۳. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
 ۴. پیاز، ژان، شکل‌گیری نماد در کودکان، ترجمه زینت توفیق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
 ۵. تولستوی، لئون، هنر چیست؟ ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
 ۶. جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آینه‌ی معرفت، قم، اسراء، ۱۳۸۷.
 ۷. حجازی، بنفشه، ادبیات کودکان و نوجوانان، تهران، انتشارات روشنفکران و مطالعات زنان، ۱۳۸۷.
 ۸. حسین‌زاده، محمد، مبانی معرفت دینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
 ۹. خمارلو، توران، مهدخت دولت‌آبادی، لیلی ایمن، گذری در ادبیات کودکان، تهران، شورای کتاب کودک، ۱۳۵۲.
 ۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵.
 ۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قم، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷.
 ۱۲. رشاد، علی‌اکبر، شهود و شیدایی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵.
 ۱۳. رهگذر (سرشار)، رضا، گذری بر ادبیات کودک، تهران، انجمن قلم ایران، ۱۳۸۸.
 ۱۴. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، ادبیات کودکان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
 ۱۵. شوشتری، عباس، فرهنگ کامل لغات قرآن، تهران، گنجینه، ۱۳۷۴.
 ۱۶. طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵.
 ۱۷. کاشفی خوانساری، سید علی، از باب قرائت اطفال، تهران، قدیانی، ۱۳۸۲.
 ۱۸. کاموس، مهدی، محمود حکیمی، مبانی ادبیات کودک و نوجوان، تهران، آرون، ۱۳۸۲.
 ۱۹. گریس، ویلیام، جی، ادبیات و بازی‌های آن، ترجمه بهروز عزب دفتری، تبریز، نیما، ۱۳۶۷.
 ۲۰. محمدی، حمید، مفردات قرآن، قم، مرکز نشر هاجر، ۱۳۸۷.
 ۲۱. محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ق (۱۳۸۷).
 ۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۹.
 ۲۳. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
 ۲۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
 ۲۵. میرصادقی، میمنت، واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۷.
 ۲۶. نیلی‌پور، مهدی، آسیب‌شناسی دانش و دانشمندان، اصفهان، مرغ سلیمان، ۱۳۸۸.

مقاله‌ها

۱. باهنر، ناصر، تعلیم و تربیت و دنیای ناشناخته‌ی کودکان، تربیت دینی، جمعی از نویسندگان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
۲. حجوی، مهدی، کتاب‌های مذهبی را چه می‌شود؟، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، ش ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.
۳. رضاداد، علی‌رضا، پاسخ‌های ۱۰ کارشناس به ۶ پرسش، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، ش ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.
۴. رهگذر، رضا، پاسخ‌های ۱۰ کارشناس به ۶ پرسش، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.
۵. سیدآبادی، علی‌اصغر، رویکرد جدید دین، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، ش ۱۷، تابستان ۱۳۷۸.
۶. سیدی، حسین، پاسخ‌های ۱۰ کارشناس به ۶ پرسش، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، ش ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.

۷. شورای کتاب کودک پاسخ‌های ۱۰ کارشناس به ۶ پرسش، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۷۸
۸. فتّاحی، حسین، پیام داستان مذهبی، همان پیام انبیاست، درباره ادبیات و هنر دینی، به کوشش حسین حداد و ناهید سلمانی، تهران، کتاب نیستان، ۱۳۸۱.
۹. فرهنگد، زینب، آسیب‌شناسی تربیت دینی، جمعی از نویسندگان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، تهران، ۱۳۸۸.
۱۰. کرمانی، علی‌رضا، مفهوم ادبیات دینی برای کودکان، پژوهشنامه ادبیات کودکان و نوجوانان، سال پنجم، ش ۱۷، تابستان ۱۳۷۸.
۱۱. مجتهدی شبستری، محمد، چگونه می‌توان در جهان معاصر از خدا سخن گفت؟، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، شماره ۱۷، تابستان ۱۳۷۸.
۱۲. نساچی زواره، اسماعیل، آسیب‌شناسی تربیت دینی، جمعی از نویسندگان، قم، موسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۸.

